

## دعای ۱۱۲ - در ماه رجب



از طاووس یمانی روایت شده است که گفت: در ماه رجب بر حجر گزاشتم و شخصی را دیدم که در رکوع و سجود است، در او تأمل نمودم، و دیدم که علی بن الحسین علیه السلام است، پس با خود گفتم: ای دل، مردی صالح از اهل بیت نبوت است. به خدا که دعایش را غنیمت شمارم، پس مراقب او گشتم، تا اینکه از نمازش فراغت یافت و دودست خود را به سوی آسمان بالا برد، و شروع به گفتن کرد:

سَيِّدِي سَيِّدِي، وَهَذِهِ يَدَايَ قَدْ مَدَدْتُهُمَا إِلَيْكَ  
بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً، وَعَيْنَايَ إِلَيْكَ بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً،  
وَحَقٌّ لِمَنْ دَعَاكَ بِالنَّدَمِ تَذَلُّلاً، أَنْ تُجِيبَهُ بِالكَرَمِ  
تَفَضُّلاً. سَيِّدِي، أَمِنْ أَهْلِ الشِّقَاءِ خَلَقْتَنِي  
فَأُطِيلُ بُكَائِي؟ أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي  
فَأَبَشِّرَ رَجَائِي؟ سَيِّدِي، أَلِضْرَبِ الْمَقَامِعِ خَلَقْتَ  
أَعْضَائِي؟ أَمْ لِشُرْبِ الْحَمِيمِ خَلَقْتَ أَمْعَائِي؟

سرورم، سرورم، این دستان پر از گناه من است که به سوی تو بلند کرده‌ام، و چشمانم که با امید به سوی تو دوخته شده‌اند و سزاوار است که هر کس از سرپشیمانی و فروتنی

تو را بخواند، تو نیز از روی کرم و بخشندگی خود به او پاسخ دهی. سرورم، آیا مرا از تبارِ شقاوت‌مندان آفریدی تا عمری را در گریه و زاری سپری کنم؟ یا در زمرهٔ نیکبختانم خلق کردی تا امیدم را به نویدِ رحمت، شادمان سازم؟ سرورم، آیا اندام‌هایم را برای ضربه‌های گرز آفریدی؟ یا اندرونم را برای نوشیدن آب جوشان عذاب خلق کردی؟

سَيِّدِي، لَوْ أَنَّ عَبْدًا اسْتَطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ مَوْلَاهُ،  
لَكُنْتُ أَوَّلَ الْهَارِبِينَ مِنْكَ، لَكِنِّي أَعْلَمُ أَنِّي لَا  
أَفُوتُكَ.

سرورم! اگر بنده‌ای می‌توانست از مولای خود فرار کند، من اولین کسی بودم که از تو فرار می‌کردم، اما به یقین می‌دانم که نمی‌توانم از تو بگریزم.

سَيِّدِي، لَوْ أَنَّ عَذَابِي يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ  
الصَّبْرَ عَلَيْهِ، غَيْرَ أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ  
طَاعَةُ الْمُطِيعِينَ، وَلَا يُنْقِصُ مِنْهُ مَعْصِيَةٌ  
الْعَاصِينَ.

سرورم، اگر عذاب من چیزی به فرمانروایی تو می‌افزود، حتماً از تو صبر بر آن را درخواست می‌کردم، اما می‌دانم نه فرمانبرداری فرمانبرداران چیزی به ملک تو می‌افزاید و نه نافرمانی گنهکاران چیزی از آن کم می‌کند.

سَيِّدِي، مَا أَنَا، وَمَا خَطْرِي؟ هَبْ لِي خَطَايَايَ  
بِفَضْلِكَ، وَجَلِّلْنِي بِسِتْرِكَ، وَاعْفُ عَن تَوْبِيخِي  
بِكْرَمِ وَجْهِكَ.

سرورم، من ناچیز، چه هستم و چه شانی دارم؟ گناهانم  
را به فضل خود بر من ببخش و مرا در پرده‌ی رحمت خودت  
پوشان و به بزرگواریت، از توبیخم چشم‌پوشی کن.

اللَّهِ وَسَيِّدِي، ارْحَمْنِي مَطْرُوحاً عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي  
أَيْدِي أَحَبَّتِي، وَارْحَمْنِي مَطْرُوحاً عَلَى الْمُغْتَسَلِ  
يُغَسِّلُنِي صَالِحُ جِيرَتِي، وَارْحَمْنِي مَحْمُولاً قَدْ تَنَاوَلَ  
الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جَنَازَتِي، وَارْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ  
الْمُظْلِمِ وَحَشْتِي وَغُرْبَتِي وَوَحْدَتِي، فَمَا لِلْعَبْدِ مَنْ  
يَرْحَمُهُ إِلَّا مَوْلَاهُ.

محبوبم و سرورم! به من رحم کن آنگاه که بر بستر افتاده‌ام  
و دستان عزیزانم مرا این سو و آن سو می‌گردانند؛ به من رحم  
کن آنگاه که بر غسلخانه افتاده‌ام و همسایگان نیکوکارم  
مرا غسل می‌دهند؛ به من رحم کن آنگاه که بردوش‌ها  
حمل می‌شوم و نزدیکانم اطراف جنازهام را گرفته‌اند؛ و در  
آن خانه تاریک، به وحشت و غربت و تنهایی من رحم کن؛  
زیرا بنده جز مولایش کسی را ندارد که به او رحم کند.

سپس به سجده رفت و گفت:

أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارِ حَرِّهَا لَا يُطْفِئُ، وَجَدِيدُهَا لَا يَبْلَى،  
وَعَطْشَانُهَا لَا يُرْوَى.

پناه می‌برم به تو از آتشی که حرارتش خاموش نمی‌شود، و تازگی‌اش کهنه نمی‌گردد، و عطش گرفتارانش هرگز فرو نمی‌نشیند.

آنگاه گونه راستش را برگرداند و گفت:

اللَّهُمَّ لَا تُثَقِّلْ بِي وَجْهِي فِي النَّارِ بَعْدَ تَعْفِيرِي  
وَسُجُودِي لَكَ بِغَيْرِ مَنْ مَنِّي عَلَيْكَ، بَلْ لَكَ الْحَمْدُ  
وَالْمَنُّ عَلَيَّ.

خداوندا! رویم را در آتش دگرگون مکن، بعد از اینکه در برابر تو به خاک افتاده و بدون هیچ منتی در آستانت سجده کردم، بلکه همه ستایشها فقط از آن توست و همه منتها بر من است.

سپس گونه چپش را گرداند و گفت:

إِرْحَمْ مَنْ أَسَاءَ وَاقْتَرَفَ، وَاسْتَكَانَ وَاعْتَرَفَ.

رحم کن به کسی که پس از خطا و گناه، فروتنانه به اشتباه خود اعتراف کرد.

سپس به سجده رفت و گفت:

إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ، فَأَنْتَ نِعَمَ الرَّبِّ، الْعَفْوُ،  
الْعَفْوُ (مائة مرة) إِلَهِي الْعَفْوُ.

اگر من بدترین بنده بودم، تو بهترین پروردگار هستی، ببخش مرا، ببخش مرا (یکصد بار)

طاووس گفت: من گریه کردم تا آنجا که صدای گریه‌ام بلند شد. پس روی به من کرد و فرمود: چه چیزی تو را می‌گریاند ای یمانی؟ آیا این جایگاه گناهکاران نیست؟! گفتم: ای عزیز من، حق است بر خداوند که تو را از درگاهش نراند در حالی که جدت محمد است که درود خداوند بر او و خاندانش باد.

طاووس گفت: سال بعد در ماه رجب در کوفه بودم، پس گذشتم بر مسجد غنی، و آن حضرت ﷺ را دیدم که در آنجا نماز می‌خواند و دعا می‌کرد به این دعا و به همان صورت عمل کرد که در حجر عمل کرده بود.